

پندنامه

منسوب به امام الهدی ابو منصور ماتریدی

موضوع بندی و ترتیب مجدد از جانب

دکتر عمر جويا

بر اساس تصحيح اولیة اثر توسط

دکتر ایرج افشار

فهرست

- ۱ پیشگفتار
- ۲ مشخصات رساله
- ۳ تصرف و موضوع بندی تازه
- ۴ پیشگفتار مرحوم دکتر ایرج افشار
- ۵ ۱. برتری خرد و دانش
- ۶ ۲. برتری توحید
- ۶ ۳. گزیدن عقیده درست
- ۷ ۴. گردن نهادن و طاعت آوردن
- ۸ ۵. پرهیزگاری و پاکیزگی
- ۱۱ ۶. معرفت و طریقت
- ۱۲ ۷. رفتار نیک
- ۱۶ ۸. آداب صحبت
- ۱۸ ۹. درایت و فراست در کار دنیا
- ۲۴ ۱۰. تدبیر کار با نادان و دشمن

پیشگفتار

اثر حاضر که بنام «پندنامه» یا «فوائد» مشهور است منسوب به امام الهدی ابومنصور ماتریدی سمرقندی (متوفای ۳۳۳ هـ) می‌باشد. در منابع اولیه، یعنی در آثار علمای حنفی سمرقند چون امام ابوالیسر بزدوی (متوفای ۴۹۳ هـ)، امام ابوالمعین نسفی (متوفای ۵۰۸ هـ)، امام ابوحفص نسفی (متوفای ۵۳۷ هـ) و امام علاءالدین سمرقندی (متوفای ۵۳۹ هـ) که از آراء و آثار امام ابومنصور یاد می‌کنند، یا در تذکره‌های اولیه چون «الفوائد البهية في طبقات الحنفية» از عبدالقادر قرشی (متوفای ۷۷۵ هـ)، هرگز از اثری بنام فوائد یا پندنامه یا مواظب منسوب به امام ماتریدی یاد نمی‌کنند. اما امروز حد اقل دو نسخه ازین رساله در دسترس ما قرار دارند که در مقدمه هردو از امام ماتریدی نام برده شده است.

با آنکه شواهد و اسناد قوی دال بر نسبت این رساله به امام ماتریدی در دست نیست، اما هیچ دلیلی هم بر مردود دانستن نسبت این اثر به وی وجود ندارد. بلکه اگر بر مشخصات و محتوای این رساله نیک نظر اندازیم، چند دلیل می‌تواند نسبت این اثر را به امام ماتریدی توجیه و تصدیق نماید:

۱. ابومنصور ماتریدی با آنکه در قرن چهارم هجری می‌زیست و از آن دوره آثار منظوم و منثور به زبان فارسی خیلی اندک اند، گرایش وی به زبان فارسی حتی در آثار عربی‌اش چون «کتاب التوحید» (در علم کلام) و «تأویلات أهل السنة» (در تفسیر قرآن مجید) مشهود است. در این دو اثری که از وی تا امروز باقی مانده اند، امام ماتریدی در چندین جا الفاظ، عبارات و حتی جملات فارسی را بکار می‌برد. مثلاً در کتاب التوحید، او همواره لفظ «هستی» را بگونه «هستیه» در عربی به مفهوم «وجود» بکار می‌برد. در «تأویلات»، در تفسیر آیت ﴿يَوْمَ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ﴾ «هر یک از ایشان آرزو دارد که هزار سال عمر داده شود» [البقرة: ۹۶] می‌نویسد: «و یقولون بالفارسیة: هزار ساله بزه»؛ در تفسیر لفظ «مهجور» (الفرقان: ۳۰) می‌گوید: «وهو بالفارسیة: بلایه گفتمی»؛ لفظ «أتراباً» (الواقعة: ۳۷) را به فارسی «همزاد» ترجمه می‌کند؛ «حساب» (آل عمران: ۲۷) را با لفظ «هنداز» به فارسی تفسیر و ترجمه می‌کند؛ و «سجیل» (هود: ۸۲ و الفیل: ۴) را معرب «سنگ و گل» در فارسی می‌خواند. بنابراین، امام ماتریدی گرایش قوی به زبان فارسی داشته است، و بعید نیست که این رساله - یا بخش‌هایی ازین رساله - از آن وی باشد. و فراموش نکنیم که او در اوج قدرت سامانیان که مشوق فارسی‌نویسی بودند می‌زیسته است.

۲. اهمیت والا به علم، تعقل، و نیز امور عقیدتی که در این رساله نمایان است، با مشرب و مسلک امام ماتریدی سازگار می‌باشد.

^۱ در واقع، «هنداز» خودش معرب لفظ فارسی «اندازه» است.

۳. یادآوری یا اشاره به مسائل کلامی در این رساله، مانند «بودنی را بوده پندار» و «محال را به هیچ تأویل باور مکن»، موافق عقیده و مکتب ماتریدی است. در کلام ماتریدی، اصل و برهان «معدوم شیء نیست» کاربرد عمیق کلامی دارد، که ماتریدی‌ها بر اساس آن توانستند بسیاری معقولات و استدلالات معتزله را به نقد و چالش کنند. بنابر نقش مهم این مسئله کلامی بود که امام نجم‌الدین ابوحفص نسفی نیز این نکته را در «عقائد نسفی» گنجانیده است.

با این وصف، چند وضاحتی در باب نسبت دادن این رساله به امام ماتریدی مهم می‌نماید:

الف. به گمان اغلب این رساله به قلم خود امام ماتریدی نوشته نشده است، زیرا اگر چنین می‌بود بایست در مقدمه آن گفته می‌شد که «قال شیخ أبو منصور» یا «چنین گفت شیخ ابومنصور»، چنانکه رسم و عرف معمول کتابت در آن دوره بود. اما تنها گفته شده است «من فوائد... شیخ أبو منصور». بنابراین، به گمان اغلب که این رساله از جانب شاگردانش نوشته شده است، و ممکن است که این سخنان را از مواظ امام ماتریدی یادداشت و چیده باشند.

ب. مشکل است که همه نکات مندرجه این رساله را به امام ماتریدی نسبت داد، بلکه می‌توان تنها ادعا کرد که بخش‌هایی از این رساله از سخنان امام ماتریدی باشد. این بدین خاطر است که یکی از آثار دیگرش که تا امروز نزد ما باقی مانده، یعنی تفسیر «تأویلات أهل السنة»، به مرور زمان توسط شاگردان و علمای پیرو مکتب ماتریدی بسط و شرح داده شده است. این مسئله را امام علاء‌الدین سمرقندی به استناد به گفته امام ابوالمعین نسفی در «شرح تأویلات أهل السنة» یادآوری می‌کند. پس اگر چنین باشد، این احتمال را نمی‌توان رد کرد که شاگردان و دوستداران وی در سمرقند در این رساله نیز تصرف‌هایی شاید داشته‌اند.

مشخصات رساله

رساله تحت عنوان «پندنامه» توسط مرحوم دکتر ایرج افشار در سال ۱۳۴۰ هـ ش در شماره نهم نشریه «فرهنگ ایران زمین» به نشر رسید. پندنامه با مقدمه ذیل آغاز می‌گردد:

« بسم الله الرحمن الرحيم.

من فوائد قطب المشايخ، قدوة السالكين، شيخ الإسلام، علم الهدى، رئيس أهل السنة، شيخ ابومنصور
ماتریدی السمرقندی، رضی الله عنه، وهي عشر أبواب. »

سپس رساله به ده باب - بدون عنوان - تقسیم‌بندی می‌گردد. یعنی، اندرزها و مواظی که در هر باب ذکر گردیده‌اند هیچگونه پیوند موضوعی باهم ندارند، بلکه کاملاً تصادفی و دلخواهانه به این ده باب درآورده شده‌اند.

تصرف و موضوع‌بندی تازه

در نسخه حاضر، جهت بلند بردن بهره‌گیری ازین رساله، باب‌بندی آن بر اساس موضوع مورد بازبینی قرار گرفته است. اندرزاها و مواعظ این رساله را در ده موضوع ذیل فصل‌بندی نموده ایم: (۱) برتری خرد و دانش؛ (۲) برتری توحید؛ (۳) گزیدن عقیده درست؛ (۴) گردن نهادن و طاعت آوردن؛ (۵) پرهیزگاری و پاکیزگی؛ (۶) معرفت و طریقت؛ (۷) رفتار نیک؛ (۸) آداب صحبت؛ (۹) درایت و فراست در کار دنیا؛ و (۱۰) تدبیر کار با نادان و دشمن.

فراتر از موضوع‌بندی یا باب‌بندی مجدد رساله، تصرف دیگری در متن آن صورت نگرفته است. البته در یک مورد، تصحیح قیاسی صورت گرفته که در پاورقی شماره ۲۱ توضیح داده شده است.

اضافاتی که در چند جای محدود برای روشن شدن معنی جمله لازم بوده است در میان دو قوس [] گنجانیده شده اند.

حواشی نسخه بدل مرحوم دکتر ایرج افشار در اینجا نقل نگردیده است. بجای آن، ترجمه و شرح بعضی از الفاظ و کلمات افزوده شده است.

دکتور محمد عمر جويا

۲ فروردین/حمل ۱۴۰۱

پیشگفتار مرحوم دکتر ایرج افشار

شیخ ابومنصور ماتریدی سمرقندی متوفی در ۳۳۳ هجری از شیوخ بزرگ و مورد احترام در صفحات ماوراءالنهر و از علمای بزرگ فقه و کلام بود. نسبتش به ماترید از قراء سمرقند است. وی تألیفاتی چند دارد. برای احوالش نگاه کنید به «الأعلام» زرکلی ذیل محمد بن محمد، «الجواهر المضية» (۲: ۱۳۰)، «فوائد البهیه» و جز اینها. رساله‌ای که اینک متن آن در اینجا بطبع می‌رسد از آثار عالم مذکور است که توسط استاد مجتبی مینوی از روی نسخه شماره ۱۱۸۴ کتابخانه حسین چلبی (در ترکیه) عکس برداری شده است - این نسخه مجموعه رسائلی است در ۲۰۱ ورق و رساله حاضر در صفحات ۱۱۱ ب - ۱۱۵ الف آن قرار دارد و در اینجا به علامت «ح» شناخته می‌شود. نسخه دیگر که بعلامت «ف» آنرا شناسانده‌ایم جزء مجموعه ۵۴۲۶ کتابخانه فاتح در ۲۵۸ صفحه و مورخ ۲۶ - ۷۲۷ و بخط شیخ علی بن دوست خدا الانقری است، و آقای مینوی عکس آنرا مرحمت کرده اند. رساله مورد بحث در اوراق ۲۳۵ ب الی ۲۴۰ الف این مجموعه واقع شده.

۱. برتری خرد و دانش

عقل را بنیاد شمر.

سلاح از علم ساز.

دانش را خوار مدار.

دلیل راه راست علم را شناس.

بیاموز و بیاموزان.

از آموختن میاسای.

عزت و جاه از دانش طلب.

سود دو جهانی در صحبت دانا شناس.

دوزخ نقد نادانی را شمر.

از آسمان بزرگتر سخن را دان.

هرچ^۲ اشرف علم بدان پیوسته نیست، آن را هیچ نام نه.

علم اگر چه دور باشد بطلب.

اگر ممکن بود که قضا بگردد، به تدبیر عاقلان دان.

دین را به علم نگاه دار.

^۲ هرچ: هرچه.

۲. برتری توحید

سرمایه عمر خود توحید را شناس.

اعتقاد خوب را گنج بی‌زوال دان.

در مهمات ضعیف‌رأی و خسته‌دل مباش.

۳. گزیدن عقیده درست

با خدای تعالی باید ساخت، همه بستانند و او بدهد. چون او بدهد، کس نستانند.

نماینده صراط مستقیم خدای را شناس.

سخن خدای را امام دان.

دلیل راه آخرت پیغامبر را دان.

فرشته و رسول و کتاب خدای تعالی را حرمت دار.

بخشنده و بخشاینده خدا را دان.

ناصر و معین در کل احوال خدای را دان.

یقین بدان که هرچ^۳ از آن تست به کس ندهند.

بودنی را بوده پندار.

پیغامبران را زنده شمر.

توفیق از فضل خدای دان.

دهنده خدای را دان.

^۳ هرچ: هر چه.

در حوادث، جز به خدای پناه مگیر.
محال را به هیچ تأویل باور مکن.
حاجت از حق شناس و خواه.
معلم بر حقیقت جز خدای را مدان.
هرچ دون خدای است، همه را باطل دان.

۴. گردن نهادن و طاعت آوردن

او را نگاه دار، تا او ترا نگاه دارد.
از تقوی زادِ آخرت ساز.
از رستگاری شفیع انگیز.
تقوی را سپاهی بی‌هزیمت شمر.
رضای حق را غنیمت انگار.
به حکمِ حق تعالی راضی باش.
عمر در پرستشِ او خرج کن، که حسابِ خرج او خواهد خواست.
در طاعت حریص باش، و تکیه بر آن مکن.
شادی از عبادت جوی. سخن از شهادت گوی.
نماز و زکات و حج و غزو را بگزار و فراموش مکن.
حلال را حلال، و حرام را حرام دار.
خطا را صواب مدان.
شکر خدای به عمل گزار.

روز مرگ را پیش دل دار.
دل را به دین دانا کن. تن^۴ را به طاعت ناشکیبا کن.
دیانت را به هنگام خویش قوی دست گران.
مرگ را جدائی مطلق شناس.
آن جهان را از جهت این جهان مفروش.
بلا را به صدقه دفع کن.
نیکویی خدای تعالی را با همه کس بگوی و نیک و بد خود پنهان دار.
خشم خدا را به تواضع پیش رو.
معیشت تنگ را به توکل دفع کن.
دعا را بهتر از سپاه دان.

۵. پرهیزگاری و پاکیزگی

دنیاپرست مباش، که دشمن خدای را پرستیده باشی.
تن را مُراد مده که بسیار خواهد.
عیال هوا و آرزو مباش.
تن را در دریای آرزوها غرق مکن.
از معصیت بگریز، و از حق تعالی نومید مباش.
خود را امر معروف کن.

^۴ تن: نفس.

دل را بازیچهٔ دیو^۵ مساز.
ثنا را بر خود تهمت پندار.
در آرایش مکوش و خویشتن را مستای.
خود را در علم از همه کمتر دان.
دانش خود را بر مشمر.
جان را امانت دان.
عمر را عنایت خوان.
تن درستی را غنیمت شمر.
خود را اسیر شهوت مساز.
سبکساری در راستی ضعیف شمر.
بکوش تا فریبنده نباشی.
خصومت و تعصب را نجاست شمر.
به آتشِ حسد، دل را مسوزان.
اجل را در هیچ حال فراموش مکن.
نیکوکاریِ خود را به منت نهادن به زبان میاور.
در شهرت، خویشتن داری از همه وقتی زیادت کن.
چون جاه و مال یابی، از خویشتن شناسی غافل مباش.
به وقتِ توانگری بزرگ‌همت باش.

^۵ دیو: شیطان.

در توانایی، کینه مکش.
مال را عاریت^۶ آدان.
کم گوی و کم خُسب و کم خور.
طعام و شراب به اندازه خور.
از درویشی مترس.
به توانگری فخر مکن.
از فقر و جهاد فخر کن.
به وقتِ درویشی خویشتن خوار مکن.
در سختی‌ها صبر پیشه کن.
به صبر بلندی جوی.
صبور باش تا به مراد برسی.
طمع بپر و خوش بزی.
خود را همان خواه که بندگان حق را خواهی.
دولت را به تواضع بنده کن.
به عیبِ خویش بینا باش.
خویشتن را به طمع معروف مکن.
آتشِ هوا بکُش.
اگر کم خصمی خواهی، به خویشتن مشغول باش.

^۶ عاریت: آنچه بدهند و باز گیرند. آنچه از کسی ستانند برای رفع حاجتی، و چون حاجت تمام شود باز دهند.

۶. معرفت و طریقت

گریختن از خود، رسیدن به حق دان.

خویشتن‌شناسی را بزرگ سرمایه‌ای دان.

بلا را نتیجه‌ی هوا دان.

هر که او را فرمان برَد، همه کس او را فرمان برند.

هر که ازو بترسد، همه ازو بترسند.

حکمت خدای را برتر از دانش خود دان.

شناختِ خدای را هم به او دان.

شریعت را تن انگار، طریقت را دل شناس، حقیقت را جان شناس.

بر هر چه دل بر بدی آن گواهی دهد، از سر آن برخیز.

اگر چراغِ دل خواهی، تن‌آسایی را بگذار.

چشم در صواب الهی دار.

هر گناهی را کم از عذر انگار.

نان هر کس مخور، ولکن نان به همه کس بخوران.

در جایی که باشی، خدای با تُست.

بازگشت همه بدو بین.

تدبیر را به تقدیر حواله کن.

حکمت و عافیت را از حق دان که آن عطائی بزرگ است.

چون با اهل دنیا نشینی، دین را فراموش مکن.

میان خود و خدا دل راست دار تا با خلق بتوانی داشت.
هرکه از خود خبر ندارد، ازو دور باش که رحمت حق تعالی روی به تو دارد.
ازو مگریز از آنجا که آمده‌ای. اگر خواهی و اگر نه، بدان باز گردی.
مرگ و زندگانی بی منفعت یکی شناس.
در آن کوش به مرگ زنده شوی.
به زیارت نیکان زنده و مرده برو.

۷. رفتار نیک

با خلق چنان زی که با تو زیند.^۷
با نیکان برادری گیر.
با هر کس مپسند آنچه^۸ پسندند. مفروش آنچه نخرند.
بر نیکی کردن بهانه جوی باش.
عزت و حشمت در عدل و انصاف دان.
اندک دردی بسیار دان.
سخاوت را پیشه گیر.
نیکنامی را به جان جوی.
اگر خواری بایدت، خیانت کن.
مزن بی گناه را، کت^۹ نزنند.

^۷ زی و زیند از مصدر زیستن، یعنی زندگی کردن.

^۸ آنچه: آنچه.

^۹ کت: مخفف « که ات»، یعنی « که تو را ».

مکن تا نکنند.
درگذر تا درگذرانند.
نیکی کن تا بدک یابی.
کار ناکرده به کرده مگیر.
پرده پوش باش.
نیکو خو و کم آزار باش.
جفا پیشه مساز.
به اندازه طاق و وسع، مردمی دریغ مدار.
از لجاج و بی آزر می حذر کن.
عفو از هیچ کس دریغ مدار.
جهان از عیب و هنر خالی نیست، عیب مجوی.
به اندازه خود دستگیری دریغ مدار.
امانت بر گزاف مستان.
ودیعت آشکارا باز ده.
امانت نگاهدار تا توانگر شوی.
کردار خویش بیش از گفتار دار.
منت بدار و منت منه.
نیازمندان را بر سر مزن.
گمانِ مسلمانان را در حقِ خود خطا مکن.

حاجت‌روایی را بزرگ‌کاری شناس.

دوستان را بد میاموز.

در جایگاهِ تهمت مرو.

به غمِ کسان شادی مکن.

حق اهل بیت خویش بشناس و بر ایشان استخفاف^{۱۰} مکن.

خویشِ درویش را خوش‌دل دار.

طعام و شراب کم خور؛ بده تا بخورند.

به رضای خُلق، زندگانی خوش گردان.

سخت‌اوت را به راست کردنِ وعده دان.

در سفر، خوی خوش‌تر از آن دار که در حضر داری.

از عادتِ بخلِ مهینگی مطلب.

دوستیِ دل‌ها از خاموشی و کم‌آزاری جوی.

به چشمِ حقارت در هیچ کس منگر.

با میهمان تکلف موز.

به بخل و فساد فخر مکن.

با همه کس به آشتی باش.

بر زنان استوار^{۱۱} مباش.

^{۱۰} استخفاف: خواری، اهانت، تحقیر.

^{۱۱} استوار: محکم، سخت.

دوستان را از عیب شان آگاه کن.
از دوستِ نیک جفا و خطا مگیر.
دوست را به وقت یاد دار.
بہتر از زندگانی نیک‌نامی را شناس.
بر چیزکسان سخت مہربان باش.
بہ مال دیگران بخیلی مکن.
کسان را از خویشتن ایمن دار.
در احترام پیرانِ دانای خردمند مبالغت نہای.
سنتِ بد منہ کہ تا روز قیامت در دعایِ بدِ خلق بمانی.
ہرکہ بہ سال و عمر از تو بیش باشد او را بزرگ دار.
آبادانیِ مُلک خواهی، بر خلق ببخشای.
در جہان‌گیری، سلاح از سخاوت و مدارا ساز.
حرمت را بہتر از مال نگہدار.
ملک را تبع حرمت دان.
اگر ہمہ خلق را دشمن خود خواهی، متکبر باش.
اگر خلق را دوست خواهی، مال را دشمن گیر.
اگر خود را آسودہ خواهی، بد مکن.
اگر عزّ خواهی، ہزل^{۱۲} بگذار.

^{۱۲} ہزل: بیہودگی، مزاح و شوخی.

اگر خدایی^{۱۳} خواهی، از استخفاف بپرهیز.

اگر جنگ خواهی، بخل کن.

۸. آداب صحبت

ناشنوده مگوی.

کس را به افراط منکوه و مستای.

آنچه به گوش شنیدی، هوش دار.

راست گوی و عیب مجوی.

راستی که به دروغ ماند مگوی.

نخست اندیشه کن، آنگاه بگوی.

تا نپرسند مگوی، تا نخوانند مرو.

سخن به اندازه گوی.

از گناه لاف مزن، و گناه بر خود مبند.

چرب‌زبان باش [و مباح] در مدح‌گویی.

در سخن گفتن از جواب اندیش.

سخن به اندازه گوی.

کس را به سخنِ سخت رنجه مگردان.

سخن در قیاسِ خودگویی را بنیوش.^{۱۴}

^{۱۳} خدایی: مهتری، بزرگی، گرامی داشت.

^{۱۴} نیوشیدن: گوش فرا دادن.

بزرگ سخنی مکن.

چندانی مستای کسی را که اگر خواهی، نتوانی نکوهید.

اگر چه زیان رسد قول را، از راستی بازمگیر.

نکوهش چیزی از سرِ دریغ، مدار.

زبان را از خو کردن به دشنام بد صیانت کن.

عاقبت مزاح کردن وخیم شمر.

مردم را در پسِ پشت همان گوی که در روی توانی گفت.

بیهوده‌گویی را سرِ همه آفت‌ها دان.

ناپذیرنده پند را پند مده.

غم با کسی گوی که غم از تو بتواند بُرد.

مگویی آنچه جواب نتوانی شنود، تا عذرت نباید خواست.

لذتِ عمر در صحبتِ نیکان دان.

در لاف‌گاه منشین.

چون به نزدیکِ بزرگان درآیی، چشم را صیانت کن.

مردم را به معاملت بیازمای، پس با او دوستی گیر.

دوستِ هم‌حال و هم‌جنس خود جوی.

بدترین عیبی بسیار گفتن را شناس.

ناخوانده به مهمان مرو.

به سبب آنکه تو نیک باشی، بدان را طعنه مزن.

از دوست و دشمن، نصیحت باز مدار.
سخنِ بد را گوش مدار.
سلامت در نگاه‌داشت زبان دان.
سخن نیکو از همه کس یاد گیر.
بر خود ثنا مگوی و ثنای تو که دیگران گویند فخر مکن.
از صحبت ناجنس پرهیز.
پند دوست دانا قبول کن.
سخنِ نیک را عزیز دار.

۹. درایت و فراست در کار دنیا

هرچ^{۱۵} نیابی مجوی. هرچ به دست آری باز ده.
اندکِ خود را بهتر از بسیارِ دیگران دان.
از پیشهٔ خود ننگ مدار.
تا بتوانی نیاز خود بر خلق عرضه مکن.
سودی که آخر آن زیان باشد، گردِ او مگرد.
کار خود چنان نمای که از آن در نمایی.
آنچ نرود مران.
آنچ ننهادهای برمگیر.
اگر شادی خواهی رنج کش، و اگر رنج خواهی کاهل باش.

^{۱۵} هرچ : هر چه.

در هر کار، انبازی^{۱۶} طلب.

از بلا بپرهیز، و خود را برو عرضه مکن.

از بلا عبرت گیر.

از برای جاه و مال، کارِ مخاطره مکن. هرکه بدین کار نکند، سخنش مشنو.

جمع مال را اقبال دان، خرج ناکردنش را ادبار^{۱۷} دان.

از داده حق تعالی خور تا کم نیاید.

بر داده خدای از سپری شدن مترس.

یقین را از برای مال بی قدر مکن.

نسیه^{۱۸} را مال مشمر.

حرمت خاندان قدیم نگاه دار.

در زاهدی که جاهل باشد اعتقاد مکن.

با ناشناخته سفر مکن.

بنده‌ای که فروخت خواهد، نگاه مدار.

اگر در بند چیزِ کسانی، خود را بنده ایشان دان.

در بدی یاری مده.

عقوبت به اندازه گناه کن.

بر سلطان گستاخ مباش.

^{۱۶} انبازی: همکاری.

^{۱۷} ادبار: پشت کردن، سیه بختی، برگشت کار، مصیبت.

^{۱۸} نسیه: آنچه نقد نباشد، و به زمانه بعید وعده پرداختن آن کرده باشند.

آنگاه ترس که ایمن باشی.
از زمانه و خصم او بترس.
ضعیف‌ترین حیلتی را قوی‌ترین قوتی دان.
هر علم که ستوده نیست مجوی.
آن ورز که از ورزش او پیشیمان نشوی.
دهنده خدای دان، و سپاس از او دار.
عهد کرده را در حال سخط^{۱۹} و رضای نیکو نگه دار.
مال به ناحق و ناجایگاه صرف مکن.
وقت را هیچ بدل مشناس.
هر نعمتی را زوال در عقب دان. هر غمی را فرج در عقب شناس.
یافتن مهتری در کوشش بسیار مدان.
اگر نام خواهی، راز زبان بیرون میاور.
خود را از حال خود خالی مساز.
توشه از تجربت ساز.
رشته او مید هرگز مگسل.
او مید بهتر از گنج دان.
مشورت همواره به کار دار.
خواسته را فدای تن کن.

^{۱۹} سخط: ناخشنودی

توانگری مطلب. از درویشی ایمن باش.
بر گذشته و شکسته و ریخته افسوس مخور.
تمام زیرکی را عاقبت شناسی نام نه.
عمر را در بادیه به آخر مرسان.
زیان به هنگام را سود پندار.
از مال دزدیده قسمت مستان.
به جای نامردم رنج مبر.
با نیک نادیده صحبت مدار.
با کودکان تدبیر نکن.
شغل اگرچه خرد باشد، به ناآزموده مده.
راز خویش از دشمن و دوست پنهان دار.
رازداران را به وقت خشم آزمای.
بر دوست نادان اعتماد مکن که تکیه بر آب کرده باشی و غرقه شوی.
بیم را تلخ تر از مرگ دان.
ایمنی را خوش تر زندگانی شناس.
حقیقت زندگانی تندرستی را شمر.
به ظاهر هیچ کس فریفته مشو.
بار خود تا توانی بر دیگران میفکن، و بار دیگران بکش.
بزرگان را به یکبارگی به خود نزدیک مدار.

به بسیاری خواسته سرفرازی مکن.
از سلطان برحذر باش، اندک نوازش ازو بسیار دان.
بر هیچ آفریده افسوس مکن.
روزگار گذشته را امام خود ساز.
بر قولِ هرکس اعتماد مکن.
دارو به تن درستی خور.
هرکس را کار در خودِ او فرما.
امینِ بی غرض مُعین کن.
حزم را کار بند.
جهان به عمل نگاه دار.
مُلک به وزیر خدای ترس مضبوط دار.
راه یافتِ مقصود جز صبر را مشناس.
افزونی و نظامِ مُلک خواهی، خشنودی خالق و خلق طلب کن.
شغلِ بزرگ را به مردِ خُرد خُرد دان. شغلِ خُرد را به مردِ بزرگ بزرگ دان.
نیکویی جز به جای سزا مکن.
دشمنیِ فساد را فریضه دان.
در حوادث، مُعینی بهتر از صبر مدان.
حسد و بخل و خشم را زهرِ جان و جاه و مال شمر.
بلای ناگهان جهان پرستی را دان، با سلطانِ قاهرِ مست.

سخن با خردمند دار.
ندیم جهان دیده گزین.
عالم را آبادان به بذل و عدل دان.
از مردم اصل جوی که اصل خطا نکند.
دل را پاک دار تا به مراد برسی.
امام گزیده گیر، نه امام ناهل.
راه تدبیر به خلاف راه تقدیر شناس.
راحت از رنج طلب.
رنج نتیجه آسایش دان.
شادی را در کوشش دان.
توانگری را به دام خرسندی گیر.
هنر به خواری دست آر تا عزیز شوی.
از زمانه عبرت گیر.
خود را مُعتمد بدان تا همه کس بر تو اعتماد کنند.
گردش را ثباتی بدان.
تدبیر هوا را خطری منه.
اگر خواهی که رسوا نگردی، لجاج مکن.
از چشم بد بترس.

خواری در سؤال^{۲۰} دان.

آزار به هدیه از پیش بگیر.

۱۰. تدبیر کار با نادان و دشمن

اگر صلح نه به مراد رود، جنگ را باش.

جنگی که در آن فریب بینی مکن.

اگر هزار دوست داری، یک دشمن بگیر.

دشمن را میازار، ولکن اگر دست یابی باطلش کن.

عوانان^{۲۱} را بر مردمان به هیچ جای استوار مدار.

^{۲۰} سؤال: درخواست، گدایی.

^{۲۱} تصحیح قیاسی صورت گرفته است. مرحوم دکتر ایرج افشار این کلمه را «عورتان» خوانده است، که مجازاً به مفهوم «زنان» است.

ولی عورتان/ زنان در اینجا درست نمی‌نماید چون به تعقیب آن در این جمله از «مردمان» نام برده می‌شود نه از «مردان». آنچه در منابع تاریخی الی قرن پنج و شش هجری از ماوراءالنهر می‌دانیم این است که نام «عوانان» (جمع «عوان» با فتحه بر عین) یا «اعونه» به دو گروه از مردم بکار می‌رفته: یکی برای پاسبانان شهر، و دیگری برای گروهی که به ظلم و ستم بر مردم می‌پرداختند. در لغت‌نامه دهخدا نمونه‌های زیر برای کاربرد دومی این لفظ نقل گردیده است:

«بعون الله نه‌ای معروف و مشهور // چو عوانان به قلاشی و رندی» (سوزنی سمرقندی)؛

«بدفعل عوان گرچه شود دوست به آخر // هم بر تو بکار آرد یک روز عوانیش» (ناصرخسرو)؛

«مردم آنجا [مایین] بیشتر دزد باشند و عوان» (فارسنامه ابن البلخی ص ۱۲۳)؛

«پس عوانان بی مراد آن سو شدند // باز غمازان کز آن واقف بدند» (مولوی).

همچنان، در متون عربی و دینی‌ای که از آن دوره از سمرقند بجا مانده است، به نظر می‌رسد که عوانان گروهی بودند که خود را مُحْتَسَب دین پنداشته، بدون آنکه از امیر و حاکم و قاضی اجازه یا امری می‌داشته به احتساب می‌پرداختند، حدود مجازات دین را – بدون حکم قاضی و محکمه – برپا می‌داشتند، و به ظلم و ستم و کشتن مردم مشغول بودند. در «فتاوی شیخ الإسلام أبی الحسن عطاء بن حمزة السغدی»، که در اواخر قرن پنجم هجری در سمرقند توسط نجم الدین أبی حفص نسفی گردآوری و تألیف شده است آمده:

«پرسیدند از کشتن اعونه و کوشندگان [به ظلم] و ظالمان در ایام فتره. [شیخ الإسلام عطاء بن حمزة سغدی] گفت: کشتن شان روا است، زیرا آن‌ها در زمین به فساد کوشنده استند.... [کسی] گفت: این‌ها مردمانی از فضلالی عوان اند که دیگران نزد شان «کتاب

از مردم بی‌معنی حذر کن.
ناسپاس و بی‌منت را به خود راه مده.
نادان را زنده مشمر.
از نادانِ دانانمای حذر کن.
با دوستانِ دوست میانه باش. از دشمنِ دوست غافل مباش.
بر بی‌رحم رحمت مکن.
از عاجز و نوکیسه، درم وام نخواه.
جنگِ دیگران مخر.
دوستی نمودنِ دشمن به دوستی مدان، و بر کردارِ دشمن دل مبنده.
دشمن را در [هیچ] حال خوار مدار.
از هیچ دشمن اگر چه حقیر بود، ایمن مباش.
از دشمن چندانک بیشتر ترسی، [بیشتر] حذر کن.
هر که از تو بترسد، از تو بترس.
با دشمنِ دشمن دوستی دار.
کسی را که بی‌تو کارش برآید مترسان.
بترس از آن دوستی که با دشمنِ تو باشد.
از مردمانِ ناراست پهلو تهی کن.

التوحید» را می‌خوانند، و ایشان خلفی و خطیبی نام دارند.... [شیخ الاسلام] گفت: بلی، اگر آن دو مسلمان باشند؟!» (ترجمه از آن مصحح)

مردم سبکسار را به هیچ کس مدار.
زشت نام را به نزدیک خود راه مده.
کمترین آهستگی را ستوده بر بیارستایی دان.
از عادت فرومایگان بپرهیز.
بد کن با آنک قدر خستگی نداند.
دلیری به وقت زیان مدان.
دشمنان را دشواری‌ها نمای.
سفیهان را مردم مدان.
با جنگ خویشان مدارا کن.
بر متکبران تکبر فریضه شمر.
نان به سفله و بددین مده.
قرین بد را به خانه راه مده.
خوی نیک برای مردم اهل دار.
بر موضع مدارا، پند را جهل پندار.
مردم بی‌رحمت را اهل دوستی مشمر.
با مردم فرومایه منشین.
از آشنایی که معیوب باشد کناره کن.
معیوب را شوم دان.
خدمت هیچ ناسزا مکن.

از غماز، وفا چشم مدار.^{۲۲}
پیرزنان را به خانه راه مده.
هرکه از ملامت نترسد، ازو کرانه کن.
بیمارِ نادان را دارو مکن.
جوانِ مست را پند مده.
در پند دادنِ نادان، روزگار مبر.
به هیچ بدی، هم‌داستان مباش.
کس را به خصومت و جنگ وعده مکن.
انکار را بر[تر از] همه حیل‌ها دان.
مزدور را به حرب مفرست.
با خداوندِ دولت مکاوح^{۲۳} مکن که کم آبی.
از دوستِ حسود پرهیز کن.
دشمن را به مشورت برانداز.
لشکرِ بی‌نصیحت را لشکرِ مدان. رعیتِ بی‌طاعت را رعیتِ مدان.
دلیرِ بی‌سلاح را نادان شمر.
سبکساری را خری و دیوانگی شمر.
فرومایه را به خود راه مده.

^{۲۲} یعنی: از سخن‌چین، امیدِ وفا نداشته باش.

^{۲۳} مکاوح: منازعه، ستیز، زورآزمایی.

میرِ بی‌باک را بی‌سلامت شمر.

نفاق را بی‌علمی دان.

مردم متکبر را دیو شمر.

از خصم سپر می‌فکن.

در جنگ بلند آواز باش.

ناحق شناس را بدتر از ستور شناس.

مشورت با دشمن کن، پس بدانچ او گوید مرو.

به سخنِ تلخِ دشمن از جای مرو، و عادت نیکوی مگردان.